

ماجرای خرید سهام اورانیوم از آفریقای جنوبی

چندی پیش مصاحبه‌ای از زندگی‌نامه رضا نیازمند در «شرق» منتشر شد که مورد استقبال برخی از کارشناسان اقتصادی کشور و تحلیلگران اقتصاد سیاسی قرار گرفت. نیازمند در آن مصاحبه به عنوان معاون وزیر اقتصاد در دهه ۴۰، شرح نسبتاً مبسوطی از روند شکل‌گیری صنایع مدرن در آن دهه داده بود. او به عنوان مؤسس سازمان‌هایی نظیر ایدرو، مدیریت صنعتی، شرکت مس و... خاطرات بکری از سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌سازی‌های صنعتی و معدنی کشور دارد که در گفت‌وگو با «شرق» به بیان آنها پرداخته است. آخرین سمت او در نظام گذشته مدیرعاملی شرکت «یوریران» بوده که باید اورانیوم مورد نیاز برای نیروگاه اتمی بوشهر را تأمین می‌کرده است.

نیازمند در گفت‌وگو با «شرق» به روند شکل‌گیری این شرکت و چگونگی خرید سهام بزرگ‌ترین شرکت اورانیوم دنیا می‌پردازد و شرح می‌دهد که نیاز نیروگاه اتمی بوشهر به اورانیوم به چه شکلی تأمین شد.

زندگی‌نامه شما را که مطالعه می‌کنیم بخش‌های ناگفته‌ای از صنعتی‌شدن دو بهره‌برداری از ذخایر زیرزمینی ایران است. شما در سال ۵۴ بعد از ۳۴ سال کار در سیستم دولتی رژیم گذشته، وقتی شرکت مس سرچشمه را راه‌اندازی کردید، به یکباره استعفا دادید و خانه‌نشین شدید. در این دوره شاه تصمیم به هسته‌ای‌شدن ایران می‌گیرد و سازمان انرژی اتمی ایران را راه‌اندازی می‌کند و شما هم مأمور خرید اورانیوم برای ایران می‌شوید. چه شد که شاه این پست را به شما داد؟

وقتی من از شرکت مس استعفا دادم بی‌کار شدم و به خانه برگشتم و متوجه شدم هیچ سرمایه‌ای برای ادامه زندگی ندارم و حتی ۳۵۰ هزار تومان هم قرض دارم و خرج همان ماه خانه را هم ندارم. دنبال کار می‌گشتم تا در یکی از صنایعی که در زمان خود من در معاونت وزارت اقتصاد تأسیس شده و اکنون صاحبانش همه میلیونر شده‌اند، کاری پیدا کنم. کارکردن با بخش خصوصی برای من خیلی ناگوار بود. همه افرادی را که می‌شناختم از دولتی و خصوصی از مدنظر گذراندم. فقط دکتر رضا امین و دکتر اکبر اعتماد به دلم

مینشست. این افراد کاملاً پاک و کاردان بودند و در کاری که به آنها محول شده بود اختیارات تام داشتند. تصمیم گرفتم شانس خود را با آنان امتحان کنم.

یک روز پنجشنبه بود به دفتر کار دکتر اکبر اعتماد رفتم و داستان را برایش گفتم که خودم را بازنشسته کرده‌ام و دنبال کار می‌گردم. او گفت ما تا حالا سه میلیارد دلار برای نیروگاه بوشهر خرج کرده‌ایم ولی یک کیلو اورانیوم برای سوخت آن نداریم. پیشنهاد کرد من شرکتی برای تأمین سوخت نیروگاه چه از طریق خرید اورانیوم و چه از طریق اکتشاف در ایران و خارج ایران تشکیل دهم و طبق قراردادی مأموریت تأمین سوخت نیروگاه‌های اتمی را برعهده بگیرم. گفتم فرصتی بده مطالعه کنم.

از آنجا سراغ دکتر رضا امین که مدیرعامل فولاد بندرعباس (که بعدها به اصفهان منتقل شد)، رفتم. من از روز تأسیس شرکت فولاد تا آنروز عضو شورای عالی شرکت فولاد بندرعباس هم بودم. دکتر امین مردی بود نمره‌یک. گفتم استعفا داده‌ام و دنبال کار خصوصی هستم. استقبال کرد و گفت می‌خواهد یک واحد ذوب‌آهن گازی در بندرعباس درست کند و اگر من حاضر باشم این کار را به من محول خواهد کرد. قرار شد مطالعه کنم.

روز بعد جمعه بود. من مشغول مطالعه و مقایسه پیشنهاد دکتر رضا امین و دکتر اکبر اعتماد بودم. روی هم رفته کار رضا را با سابقه و اطلاعات و تجربه خودم مناسب‌تر دانستم و تصمیم گرفتم در درجه اول پیشنهاد او را قبول کنم.

روز بعد که شنبه بود اکبر اعتماد صبح زود به منزل من تلفن کرد که فوری بیا با شما کار دارم. وقتی به اداره او رسیدم، گفت من الان از سنت موریس می‌آیم دیروز رفتم سوئیس. چون تو با فشار و عصبانیت کارت را رها کرده بودی و ممکن بود شاه ناراحت شده باشد تصمیم گرفتم بروم و موضوع را با او در میان بگذارم و نظر او را بخواهم. در سنت موریس من مذاکره خودم با تو را به شاه گفتم. شاه تعجب کرد و گفت تو مطمئن هستی رضا حاضر است با تو کار کند؟ گفتم بله دیروز با هم صحبت کردیم. شاه خیلی استقبال کرد و گفت فوری از او استفاده کن که او یگانه کسی است که می‌تواند مشکل سوخت رآکتورها را حل کند.

البته در اساسنامه سازمان انرژی اتمی به این نکته اشاره شده که شاه ریاست عالی سازمان انرژی اتمی را برعهده دارد. شاید به همین دلیل باشد که دکتر اعتماد اجازه شما را از شاه گرفت.

دقیقا همینطور است. دلیل اینکه دکتر اعتماد رفت و از شاه اجازه گرفت این بود که ریاست عالی سازمان انرژی اتمی طبق فرمانی که شاه برای خودش صادر کرده بود، با خود شاه بود. به همین دلیل دکتر اعتماد گفت حالا دیگر معطل نشو. برو يك شرکت درست کن و قرارداد را هم با سازمان انرژی اتمی بنویس و بیاور تا امضا کنم. من اساسنامه و شرکتنامه را نوشتم و فوری از دکتر مصطفی امامی، مشاور حقوقی من در مس سرچشمه، خواهش کردم آن را به ثبت برساند و قرارداد من را هم با سازمان انرژی تهیه کند. چند روز بعد دکتر امامی اساسنامه شرکت من را به ثبت رساند و در روزنامه رسمی کشور اعلان شد و اعلان را به من داد. دکتر امامی نام شرکت من را با مشورت با من «یوریران» گذاشته بود که به لهجه انگلیسی یعنی: «یورانیوم ایران» خود من هم متن قرارداد با سازمان انرژی اتمی ایران را نوشتم. فردای آن روز قرارداد را به اعتماد دادم و او هم آن را خواند و امضا کرد و من صاحب يك شرکت و يك قرارداد شدم. حالا باید يك آپارتمان اجاره کنم و میز و صندلی و ماشین تحریر بخرم و اقلا يك منشی داشته باشم. حسن ابریشمی، رئیس امور مالی من در سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و همچنین در شرکت مس سرچشمه، را صدا کردم که برای من یک تقاضای تنخواه گردان علی الحساب بنویسد. او هزینه سه ماه من را تخمین زد و من از سازمان انرژی تقاضای علی الحساب کردم که دکتر اعتماد فوری دستور پرداخت داد.

و به این ترتیب شما مقدمات کار را برای خرید اورانیوم مورد نیاز کشور فراهم کردید!

بعد از امضای قرارداد و پرداخت مبلغی علی الحساب برای شروع کار شرکت، دکتر اعتماد منشی خودش را صدا کرد و ۵۰ پرونده آوردند به من دادند. گفت اینها همه تولیدکنندگان اورانیوم در دنیا هستند ما با آنها مکاتبه کرده ایم همه گفته اند حتي يك كيلو اورانیوم ندارند که بفروشند.

تو قبل از هرکار باید بروی و مقداری اورانیوم مورد احتیاج نیروگاه بوشهر را که در حال ساخت است بخری و در این باره هم اختیار تام داری.

این دیگر خبر خوبی نبود. من بیچاره در آن موقع اصلا نمی دانستم اورانیوم چیست و چه شکلی دارد. علاوه بر آن، سازمان انرژی اتمی با امضای «رئیس سازمان انرژی اتمی و معاون نخست وزیر» هم با همه تولیدکنندگان اورانیوم در دنیا تماس گرفته و مکاتبه کرده بود و همه گفته بودند ما اورانیوم برای فروش نداریم و همه محصولات خود

را پیش‌فروش کرده‌ایم. حالا من کجا بروم؟! با خودم گفتم چه غلطی کرده‌ام.

البته با توجه به اینکه رشته تحصیلی‌تان مهندسی معدن بود، نباید در این باره مشکلی پیدا می‌کردید و آنچنان هم بیگانه نبودید!

من نزدیک ۴۰ سال قبل دروسی درباره معدن خوانده بودم ولی آن موقع اورانیوم مطرح نبود. من بعد از مدرسه هم نه اورانیوم دیده بودم و نه درباره آن چیزی خوانده بودم حالا می‌گویند دولت ایران نتوانسته اورانیوم بخرد تو برو بخر یا للعجب!.

منزل رفتم و همه ۵۰ پرونده‌ای را □ که دکتر اعتماد به من داده بود خواندم. همه شامل دو نامه بود؛ یک نامه تقاضای خرید از طرف دولت ایران و یک نامه جواب که ما اورانیوم نداریم و حتی تولید آتی خود را هم تا هشت سال فروخته‌ایم. به خود گفتم در بد چاله‌ای افتاده‌ای.

یگانه چیزی که از این پرونده‌ها فهمیدم این بود که بزرگ‌ترین معدن اورانیوم دنیا در آفریقای جنوبی است. من چندین بار به آفریقای جنوبی سفر کرده بودم و افراد مهم بسیاری را در آنجا می‌شناختم به خودم گفتم بروم آفریقا بلکه خدا دری بگشاید.

در بین افرادی که می‌شناختم یکی رئیس IDC بود که در زمان مدیریت عامل سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران با او همکاری می‌کردم. ما هر دو در حال ساخت کارخانه ذوب آلومینیوم بودیم؛ او با همکاری یک شرکت سوئیسی و من با همکاری شرکت آمریکایی رنولدز.

علاوه بر آن، وقتی من مدیرعامل مس سرچشمه شدم و پرداخت هزینه‌های شرکت «سلکشن تراست» به عهده من قرار گرفت، چک این هزینه‌ها را خودم به لندن بردم و به مدیرعامل سلکشن تراست دادم. او چنان تعجب کرد و خوشحال شد که هیأت‌مدیره شرکتش را همان روز در دفتر خود به ناهار دعوت کرد و من با این هیأت‌مدیره آشنا شدم. دو نفرشان یکی مدیرعامل شرکت ریوتینتو و دیگری مدیرعامل شرکت انگلوآمریکان به نام Miller یا Muller بود که رئیس هیأت‌مدیره شرکت Anglo American بزرگ‌ترین شرکت معدنی آفریقای جنوبی بود. دفتر کار هر دو در ژوهانسبورگ بود و هر دو از من دعوت کردند بروم آفریقا و میهمان آنها باشم.

سوم اینکه دکتر اعتماد با رئیس سازمان انرژی اتمی آفریقای جنوبی «Dr. Rue» در چندین کنفرانس ملاقات کرده بود و آن دو روابط خوبی با هم داشتند او هم کاغذی به او نوشت و از او خواست

به من کمک کند.

علاوه بر این افراد، من در سفر دوم خود به آفریقای جنوبی با سرهنگ Scott، صاحبخانه‌ای که رضاشاه در مدت تبعید اجازه کرده بود، ملاقات کردم و مقدمات خرید آن خانه را از سوی دولت ایران فراهم کردم، او معاون وزارت معادن آفریقای جنوبی که در دوران معاونت من در وزارت اقتصاد وقتی به آفریقای جنوبی رفتم، او را به ایران دعوت کردم و آمد و قانون معادن جدیدی برای ما نوشت که متأسفانه با ضدیت مهندسان معدن مواجه شد و قانون پیشنهادی او اجرا نشد. اینها همه موجب دلگرمی من شد. بلیت خریدم و رفتم آفریقای جنوبی. در آنجا اول به ملاقات رئیس سازمان انرژی آفریقا که دکتر اعتماد نامه نوشته و خواهش کرده بود به من کمک کند، رفتم. او مردی فرانسوی‌نژاد به نام ROUX بود که در رشته خودش شهرت جهانی داشت. او گفت در آفریقا ما اورانیوم برای فروش نداریم ولی تو کوشش‌ات را بکن. بعد منشی خودش را به من داد و گفت این خانم منشی تو باشد، او همه را می‌شناسد و می‌تواند ترتیب ملاقات‌های تو را بدهد. یک اتومبیل هم با راننده در اختیار من گذاشت.

این خانم به زودی از همه شرکت‌های بزرگ تولید اورانیوم برای من وقت ملاقات گرفت. یکی یکی را رفتم و مذاکره کردم ولی همه گفتند ما اورانیوم نداریم. در ملاقات با مدیرعامل آخرین شرکت تولید اورانیوم یعنی شرکت «راسینگ» که مرد بسیار خوبی بود و خیلی به من احترام می‌گذاشت وقتی گفت اورانیوم ندارم، چنان مأیوس و افسرده شدم که صورتم مثل گچ سفید شد به طوری که مدیرعامل ترسید و اظهار تأسف کرد و دستور داد چای و آب بیاورند. بعد پرسید: شما چه زمانی به ایران برمی‌گردید؟ گفتم فردا. گفت شما با این حال بهتر است چند روز اینجا بمانید بعد وقتی پزشک اجازه داد، بروید.

بعد پرسید آیا تا به حال معدن اورانیوم دیده‌اید؟ گفتم نه. گفت اگر میل دارید من فردا با هواپیما به معدن می‌روم، بیا با هم برویم. من تنها هستم. البته او می‌خواست من را از کسالت درآورد چون کسالت از سروروی من می‌بارید. قبول کردم.

فردا با هواپیمای خصوصی شرکت به معدن رفتیم. معدن راسینگ، بزرگ‌ترین معدن اورانیوم دنیا بود، معدن را نشان داد و روش استخراج و تغلیظ را شرح داد ولی مرتب می‌گفت همه محصول را تا هشت سال دیگر فروخته‌ایم.

بازدید تمام شده بود که من آخرین نظر را به کل تشکیلات انداختم

دیدم این معدن از چهار خط تولید تشکیل شده هر خط تولید از معدن شروع میشود و سنگ کوه را که اورانیوم دارد، خرد میکنند و آنها را با باندهای نقاله به مراحل بعدی می‌برند و در آخرین مرحله پودر زردی به نام Yellow cake تولید می‌شود که محصول آخر است که بعد باید به انگلیس یا فرانسه فرستاده شود و به سوخت لازم برای رآکتورهای اتمی تبدیل شود.

یک مرتبه گویی الهامی به من شد (به قول حافظ: سروش عالم غیبم بشارتی خوش داد) که پیشنهاد کن یک خط تولید به این چهار خط اضافه کنند و محصولش را به تو بفروشند.

گفتم آقای مدیرعامل شنیده‌ام شرکت شما خیلی سودآور است. گفت بله. گفتم می‌دانی من مهندس معدن و ذوب فلزات هستم و مدیریت صنعتی خوانده‌ام. می‌خواهی به سودت ۲۵ درصد اضافه کنم و شهرتت در همه دنیا بیچد. گفت بله. چه کنم؟ گفتم تو چهار خط تولید داری بیا یک خط تولید دیگر به اینها اضافه کن تا پنج خط تولید بشود و تولید خط پنجم را به من بفروش.

گفت بودجه خیلی زیاد می‌خواهد هیأت من حاضر به سرمایه‌گذاری نیست. آدم‌ها حاضر نیستند از سود سهامشان در معدن خرج کنند.

گفتم همه هزینه آن را من می‌دهم و محصولش را هم پیش‌خرید می‌کنم. افتخار بالارفتن سود سالانه شرکت هم با شما.

فکری کرد و گفت راست می‌گویی؟ گفتم بله. گفت خرجش خیلی بالا خواهد بود؛ حدود ۴۰ میلیون دلار.

گفتم می‌دهم. شما برنامه ساخت خط تولید را به من بدهید من ۴۰ میلیون دلار اعتبار اسنادی فعلاً در هر بانکی بخواهید باز می‌کنم تا شما بتوانید بدون مراجعه به من سروقت پول مورد احتیاجتان را بردارید. فقط اسناد هزینه شما باید به وسیله یک حسابرس قسم‌خورده تأیید و گواهی شود و آن را به بانک ارائه دهید به طوری که تا آخر با نامه، شما با من کاری نداشته باشید و خط پنجم را به موقع راه بیندازید. گفت: اگر پول مرتب باشد دو سال دیگر خط شماره پنج راه می‌افتد.

بعد پرسیدم آیا شما یک حسابرس قسم‌خورده دارید که به من معرفی کنید. گفت بله دارم. گفتم کیست. گفت مؤسسه Price Water House در انگلستان. تعجب کردم. هنگام خرید ماشین‌آلات شرکت مس سرچشمه هم من قرار گذاشته بودم یک مؤسسه بین‌المللی حسابرسی معرفی کنند که قیمت ماشین‌آلات را گواهی کند، آنها هم مؤسسه Price Water House را

پیشنهاد کردند. مدیر مالی من در سازمان گسترش و مس سرچشمه (آقای ابریشمی) هم پس از اتمام تحصیل حسابداری در انگلستان در مؤسسه Price Water House سه سال کارآموزی کرده و مدیران آن را می‌شناخت. مدیرعامل شرکت راسینک وقتی شنید من این مؤسسه را می‌شناسم و قبول دارم، چنان خوشحال شده بود که گفت فردا بیا موافقت‌نامه را بنویسیم من باید به هیأت‌مدیره ببرم.

این موضوع را با تهران چگونه در میان گذاشتید؟ آیا با اختیار تام مشغول نوشتن قرارداد شدید یا شاه هم باید نظر می‌داد؟

بعد از اینکه مدیرعامل شرکت راسینک قبول کرد قرارداد بنویسیم، فردا صبح در دفتر ایشان بودم. طرح مختصری از اصول توافق نوشته بودم. دادم منشی ماشین کرد. مشاوران حقوقی و من و مدیرعامل طرح را اصلاح و تکمیل کردیم. وقتی از میزان تولید این خط مطلع شدم، دیدم احتیاجات ۱۷ سال رآکتور بوشهر که در دست ساخت بود، تأمین است. من از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدم. آن مدیرعامل هم بسیار راضی و خوشحال بود.

من موقعیت را مناسب دیدم و گفتم قیمت فروش شما که از قیمت تمام‌شده خیلی بیشتر است. حالا که من همه هزینه را پیش‌پرداخت می‌کنم حق من این است که تخفیف در قیمت به من بدهید. چانه و چانه بالاخره دو دلار در هر پوند (یعنی هر نیم کیلوگرم) تخفیف گرفتم. این مذاکرات تمام شد و نتیجه روی یک صفحه به صورت موافقت‌نامه مقدماتی ماشین شد و ما هر دو امضا کردیم.

من از مدیرعامل شرکت راسینک تقاضا کردم این موافقت‌نامه را به تهران فکس کند. خودم هم در زیر موافقت‌نامه شرح کوتاهی به دکتر اکبر اعتماد نوشتم که من این موافقت‌نامه را امضا کرده‌ام. خواهش می‌کنم در هیأت دولت مطرح فرمایید و در صورت تصویب به عرض شاه برسانید و نتیجه را به من فکس کنید.

بعد این موافقت‌نامه را مدیرعامل راسینک به منشی داد و گفت به نخست‌وزیری ایران فکس کند.

من به هتل رفتم و شام خوردم و خوابی آرام کردم. صبح زود مشغول خوردن صبحانه بودم که مدیرعامل راسینک تلفن کرد که جواب فاکس شب گذشته آمده است. فوری به شرکت رفتم.

دکتر اعتماد در تهران فوری موافقت دولت را گرفته و مراتب را به شاه هم گزارش داده و موافقت او را هم گرفته و به من اطلاع داده

بود موافقت‌نامه را مبادله کنم.

مدیرعامل شرکت راسینک تعجب کرده بود که این قرارداد به این سرعت در تهران به تصویب دولت و شاه رسیده است. البته در تهران دولت بیش از سه میلیارد دلار برای ساخت رآکتور بوشهر خرج کرده بود و یک کیلو سوخت برای بهره‌برداری از آن نداشت. شاه بسیار نگران آبروی خود بود چون مخالفان این برنامه بلندپروازانه زیاد بودند و اگر به‌زودی راه نمی‌افتاد، هو و جنجال راه می‌انداختند.

زمانی که شما در آفریقای جنوبی به سر می‌بردید، توانستید ایران را به‌عنوان یکی از سهام‌داران شرکت راسینک کنید. این کار چگونه انجام شد؟

وقتی جواب فکس از تهران رسید من آن روز به مدیرعامل شرکت راسینک گفتم چون همه موافقت‌هایی من با شما به تصویب دولت ایران رسید، آنها می‌گویند ما [یعنی ایران] همه پول خط پنجم تولید را می‌دهیم و تمام محصول آن را هم پیش‌خرید می‌کنیم پس طبیعتاً باید ۲۰ درصد از سهام شرکت به نام ایران شود و یک عضو هیأت‌مدیره هم داشته باشیم.

مدیرعامل گفت این دیگر کار خیلی سختی است ولی رفت و تصویب هیأت‌مدیره را گرفت. گفت برای دادن سهام به دولت ایران طبق قانون آفریقای جنوبی، تصویب‌نامه هیأت دولت هم لازم است و من باید تصویب‌نامه را برای تصویب دولت بفرستم و این کار معمولاً سه ماه طول خواهد کشید.

من دیدم نه می‌توانم به ایران برگردم و در انتظار تصویب‌نامه دولت آفریقا باشم و نه می‌توانم سه ماه بی‌کار در آفریقا بمانم. دل به دریا زدم و در جواب گفتم متن تصویب‌نامه را تهیه کنید من خودم برای تصویب آن اقدام خواهم کرد. با تعجب گفت تو چگونه می‌توانی تصویب‌نامه هیأت دولت ما را بگیری؟ گفتم کوشش خواهم کرد اگر نشد شما اقدام کنید.

مدیرعامل شرکت راسینک با بی‌میلی زیاد متن تصویب‌نامه و تقاضای تصویب آن را به من داد و من بلافاصله به طرف وزارت خارجه آفریقا رفتم.

مأمور حفاظت وزارت خارجه من را راه نداد و گفت شما وقت ملاقات ندارید. گفتم موضوع فوری است. من از ایران آمده‌ام و باید موضوع مهمی را به اطلاع وزیر برسانم. او به رئیس‌دفتر وزیر تلفن کرد. رئیس‌دفتر از من پرسید کار شما چیست که باید به اطلاع وزیر

برسانید؟ گفتم پیامی از طرف شاه ایران برای وزیر دارم. چند دقیقه بعد در دفتر وزیر بودم.

وزیر پس از تعارفات پرسید پیام شما چیست؟ من تصویب‌نامه را به او دادم و گفتم اعلی‌حضرت فرمودند به وزیر خارجه آفریقای جنوبی بگو این تصویب‌نامه به موضوع نفت مربوط است لطفا هرچه زودتر به تصویب برسانید.

من وقتی در وزارت اقتصاد معاون وزیر بودم، شنیدم آفریقای جنوبی در تحریم سازمان ملل است ولی شاه ایران به طرق مخصوصی به آفریقا نفت می‌رساند. علاوه بر آن، به دستور شاه در آفریقا یک تصفیه‌خانه نفت تأسیس شده و ایران ۵۰ درصد نفت خام آن را می‌دهد و یادم بود یکبار مدارکی به دست سازمان ملل متحد افتاد که ایران برخلاف تحریم، به آفریقا نفت فروخته و شاه و وزارت خارجه به زحمت زیاد داستان را ماست‌مالی کرده بودند. حال اینکه من گفتم: «این تصویب‌نامه به نفت ارتباط دارد یعنی اگر تصویب‌نامه زود تصویب نشود در ارسال نفت اخلاص ایجاد خواهد شد». وزیر خارجه قول داد تصویب دولت را هر چه زودتر بگیرد.

فردای آن روز از دفتر وزیر خارجه تلفن کردند تصویب‌نامه شما امضا شده و آماده است. بلافاصله رفتم و تصویب‌نامه را گرفتم. فقط هیأت دولت آفریقای جنوبی به جای ۲۰ درصد سهام که من خواسته بودم با ۱۵ درصد سهام موافقت کرده و با بقیه مطالب بدون تغییر موافقت شده بود.

وقتی که به شرکت راسینک رفتم و تصویب‌نامه را به مدیرعامل شرکت دادم واقعا تعجب کرد که چطور ۲۴ساعته تصویب‌نامه دولت تصویب شده است.

وقتی با دست پر به ایران برگشتید چگونه از شما استقبال و چگونه رفتاری با شما شد؟

من با موفقیت کامل به ایران برگشتم و متعاقب آن هیأت آفریقای جنوبی آمدند و با دفتر حقوقی سیروس غنی قرارداد نهایی را تهیه و با مقامات سازمان انرژی اتمی امضا کردند.

به این ترتیب فقط در یک هفته و با فقط یک مسافرت سوخت مورد نیاز راکتور هسته‌ای بوشهر برای ۱۷ سال تأمین شد. این خبر شاه را از نگرانی نجات داد.

ولی در ماه‌های آخر شاه قبل از رفتن از ایران به کلی حواس خود را

از دست داده بود و چند مرتبه که دکتر اعتماد حضور شاه رفته بود، در مراجعت به من گفت: «با کمال تعجب، شاه خرید اورانیوم را فراموش کرده مرتب می‌پرسد بالاخره خرید اورانیوم چطور شد و هر مرتبه من می‌گویم همه احتیاجات را خریده‌ایم باز مرتبه بعد همین سؤال را می‌کند».

از هوشنگ انصاری هم شنیدم می‌گفت وزیر بازرگانی ژاپن در آخرین روزهای رژیم شاه به ایران آمده بود شاه گفت، قبل از رفتن بیاید با من چای بخورد. روز عزیمت من و آن وزیر به کاخ نیاوران رفتیم میز و صندلی در باغ گذاشته بودند. نشستیم شاه آمد و چای آوردند. شاه به بالای درختان چنار خیره شده بود و حرف نمی‌زد. من گفتم اعلیحضرت مطلبی به این وزیر بفرمایید. شاه گفت بله و احوالپرسی کرد و باز به درختان چنار خیره شد خیلی حواسش پرت بود بالاخره اجازه مرخصی گرفتم شاه با بی‌اعتنائی خداحافظی کرد و من از آن وزیر شرمنده شدم.

با توجه به این کار مهمی که کردید، چه میزان حوالزحمه گرفتید؟

قرارداد من با سازمان انرژی اتمی ۴,۵ درصد به صورت (Cost plus) بود. یعنی هر چیزی که من برای سازمان می‌خریدم به ازای هر صد دلار خرید، ۲۰۵ دلار حوالزحمه من می‌شد.

پس از بازگشت از مأموریت آفریقا در تاریخ ۱۸/۶/۱۳۵۴ من نامه‌ای به دکتر اکبر اعتماد به شرح زیر نوشتم: «در مسافرت به آفریقای جنوبی من مقدار ۰۴۲/۱۳ تن اورانیوم از شرکت راسینک و شرکت نافکور خریداری کرده و تعهد خرید هفت‌هزار و ۵۰۰ تن دیگر هم اخذ شده است. این میزان اورانیوم تمام احتیاجات برنامه فعلی سازمان انرژی اتمی ایران را تا سال ۱۹۹۰ میلادی تأمین می‌کند.

قیمت کل اورانیوم خریداری‌شده با فرض ۱۶ دلار در هر پوند (پوند وزنی) ۴۲۳ میلیون دلار می‌شود. طبق قرارداد منعقد شده شرکت یوریران با سازمان انرژی اتمی حوالزحمه شرکت یوریران براساس ۲,۵ درصد بالغ بر ۷۱۵ میلیون ریال (حدوداً ۹ میلیون دلار آن روز) خواهد شد. لیکن چون این اولین مأموریت شرکت یوریران بوده و شرکت در انجام این مأموریت نظری جز سپاسگزاری از عنایات و مراحم دولت نداشت. از دریافت این حوالزحمه صرف‌نظر می‌کند امید است مورد قبول و توجه آنجناب قرار گیرد».

بعد نوشتم که من حدود ۲۰ روز در آفریقا بودم و فقط پنج هزار دلار هزینه کرده‌ام، دستور فرمایید این پنج هزار دلار پرداخت شود.

پس از انقلاب شنیدم در ماه‌های اول انقلاب پرونده من در شورای انقلاب مطرح شده و مطالعه آن اتفاقاً به آیت‌الله بهشتی محول شده بوده و ایشان وقتی که نامه من را درباره گذشت از ۹ میلیون دلار حق‌الزحمه در پرونده دیده بودند، روی پرونده نوشته بودند که: «این شخص قابل تعقیب نیست».

این نوشته ایشان در پرونده من بود تا ۱۱ سال بعد از انقلاب که به ایران برگشتم و طبق یکی از مواد قانون اساسی که نوشته است که «تمام سفرا و وزرا و معاونین وزارتخانه‌ها و مدیران عامل شرکت‌های دولتی باید به دادگاه انقلاب مراجعه و پرونده و تمام دارایی آنها رسیدگی شود»، من هم به دادگاه انقلاب مراجعه کردم. پرونده من نزد قاضی حداد فرستاده شد. ایشان پس از هفت ماه رسیدگی تبرئه کامل من را صادر فرمودند. روزی که برای تشکر نزد ایشان رفتم، گفتند در پرونده تو نامه از استاد من موجود است که هرکه آن را می‌خواند، تو را تبرئه می‌کرد. آیت‌الله بهشتی این‌گونه جان من را نجات دادند. (خداوند ایشان را مورد عنایت و رحمت قرار دهد).